

**The relations of the first and second generations of Al-Buyeh with the
Abbasid caliphs with an emphasis on Iranism tendencies**

Yavar Bizhani¹ / Feizullah Boushasb Ghoush (Corresponding Author)² / Naser Jadidi³

(DOI): [10.22034/MTE.2022.9956.1398](https://doi.org/10.22034/MTE.2022.9956.1398)

Abstract

Original Article

P 83 - 104

The form of communication with the Abbasid caliphate (132-656 AH) is one of the important issues of Iranian governments, which were formed in the 3rd century of Hijri. Al-Buyeh (322-448 AH) established their relationship with the Abbasid caliphate in the form of the Dominion Emirate and Amir al-Umara. The distinguishing point of Al Buyeh's relationship with the Abbasid caliphate compared to other concurrent governments was their obvious Iranism tendencies. The main issue and purpose of this research is to explain and analyze the pro-Iranian tendencies of the first and second generation of Al Buyeh rulers (322-372 AH) in the political and cultural-social context of their era and its effect on their relationship with the Abbasid Caliphate. The collection of historical and archaeological data using the method of library study and their description and analysis revealed the result that Azad al-Doleh Deilami entered the genealogy of his family, attributed to the Sassanians in the text of the historical report of Kitab al-Taji, in order to counter the political and genealogical claims of other ancient Iranian dynasties, such as the Bavandi family. However, despite dominating the Abbasid caliphate system, the first and second generations of the Buyeh dynasty, especially Azad al-Dole, due to political and religious considerations, limited their Iranian tendencies to mention the title of emperor and receive this title from the caliph.

Key words: Al-Buyeh, Abbasid caliphs, Iranism, Shahanshah, Sasanids.

1 - PhD student of Islamic history, Department of History, Najaf Abad Branch, Islamic Azad University, Najaf Abad, Iran. y.bizhani1205@yahoo.com

2 - Associate Professor, Department of History, Najaf Abad Branch, Islamic Azad University, Najaf Abad, Iran, f.boushasb@yahoo.com

3 - Assistant Professor, Department of History, Najaf Abad Branch, Islamic Azad University, Najaf Abad, Iran, jadidinaser@yahoo.com

Received: 2021/01/15 | Accepted: 2022/04/18



This article is distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 | <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0>

روابط نسل اول و دوم آل بویه با خلفای عباسی با تأکید بر تمایلات ایران گرای

یاور بیژنی^۱ | فیض اله بوشاسب گوشه (نویسنده مسئول)^۲ | ناصر جدیدی^۳

شناسه دیجیتال (DOI): [10.22034/MTE.2022.9956.1398](https://doi.org/10.22034/MTE.2022.9956.1398)

علمی - پژوهشی

ص: ۱۰۴/۸۳

چکیده

شکل ارتباط با دستگاه خلافت عباسی (۶۵۶ - ۱۳۲ ق) از مسایل مهم حکومت‌های ایرانی است، که از سده ۳ هجری شکل گرفتند. آل بویه (۳۲۲ - ۴۴۸ ق) رابطه‌ی خود را در قالب امارت استیلا و امیرالامرای با دستگاه خلافت عباسی تثبیت کردند. نقطه تمایز رابطه‌ی حکومت آل بویه با دستگاه خلافت عباسی نسبت به دیگر حکومت‌های هم‌زمان ایشان تمایلات ایران‌گرایی آشکار ایشان بود. مساله اصلی و هدف این پژوهش تبیین و تحلیل تمایلات ایران‌گرایی نسل اول و دوم حاکمان آل بویه (۳۷۲ - ۳۲۲ ق) در بستر سیاسی، فرهنگی و اجتماعی عصر ایشان و تأثیر آن بر رابطه‌ی ایشان با دستگاه خلافت عباسی است. گردآوری داده‌های تاریخی و باستان‌شناختی با استفاده از روش مطالعه‌ی کتاب‌خانه‌ای و توصیف - تحلیل آن‌ها این نتیجه را آشکار کرد، که عضدالدوله دیلمی به منظور مقابله با ادعاهای سیاسی و تبارشناسی سایر دودمان‌های کهن ایرانی، همانند خاندان باوندی، تبارنامه خاندان خود، منتسب به ساسانیان، را در متن گزارش تاریخی کتاب التاجی وارد کرد. اما نسل اول و دوم خاندان بویه و به‌ویژه عضدالدوله با وجود تسلط بر دستگاه خلافت عباسی، به دلیل ملاحظات سیاسی و مذهبی، تمایلات ایران‌گرایی خود را به ذکر عنوان شاهنشاه و دریافت این لقب از خلیفه محدود کردند.

واژگان کلیدی: آل بویه، خلفای عباسی، ایران‌گرایی، شاهنشاه، ساسانیان.

^۱ - دانشجوی دکتری تاریخ اسلام، گروه تاریخ، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران.

y.bizhani1205@yahoo.com

^۲ - دانشیار گروه تاریخ، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران، f.boushasb@yahoo.com.

^۳ - استادیار گروه تاریخ، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران، jadidinasar@yahoo.com.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۲۶، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۱/۲۹



مقدمه

ایرانیان دو حکومت عربی، امویان (۱۳۲ - ۴۱ ق) و عباسیان (۶۵۶ - ۱۳۲ ق)، را با ورود اسلام در قلمرو خود تجربه کردند. شاخصه حکومت امویان عصیبت عربی بود. این عصیبت مجالی برای عرض اندام به ایرانیان یا دیگر ملل مغلوب نمی‌داد. عرب‌های هاشمی برای دستیابی به دستگاه خلافت، تحت عنوان احیای حق خاندان پیامبر اکرم (ص)، از نارضایتی نهفته و عمیق ایرانیان از شرایط موجود بهره بردند. دو نیروی عرب و غیر عرب برای سرنگونی قدرت امویان متحد شدند. از مهم‌ترین ویژگی‌های خلافت بنی‌عباس کم‌رنگ شدن عصیبت عربی و قریشی، تقسیم قدرت با عمال بومی و محلی و تغییر در ساخت سیاسی بود. تحول در فرهنگ سیاسی و اداری حکام عرب مجالی برای ورود ایرانیان، به‌ویژه خاندان‌های کهن و برجسته، به عرصه حکومت و سیاست فراهم آورد. موسسان سلسله‌های طاهری (۲۵۹ - ۲۰۵ ق) و سامانی (۳۸۹ - ۲۶۱ ق) در خدمت دستگاه خلافت مدارج ترقی را پیمودند. ایشان قدرت سیاسی و معنوی حکومت خود را از عباسیان دریافت می‌کردند و خود و جانشینان‌شان همواره در انتظار دریافت منشور و لوا از خلفا بودند. (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۲۴۵) در همین زمان صورت دیگری از ارتباط حکام ایرانی با دستگاه عباسیان در سایه قدرت گرفتن یعقوب لیث صفاری (۲۸۷ - ۲۴۷ ق) رقم خورد. قدرت یعقوب در شمشیر او و به‌پشتوانه‌ی حمایت مردم بومی سیستان استوار بود. آن‌چه یعقوب و خاندان صفاری را به دستگاه عباسی می‌پیوست قدرت معنوی و سیاسی خلفا بود، که یعقوب و عمرو لیث (م ۲۸۷ ق) آن را با پیش‌کش کردن ثروت حاصل از غنایم به دست می‌آوردند. (یعقوبی، ۱۳۵۶: ۴۷۵) گرچه این پیوستگی شکننده بود و به رویارویی آن‌ها می‌انجامید.

مهم‌ترین حکومت ایرانی در غرب ایران در قرن ۴ هجری، را آل بویه تشکیل دادند. مؤسسان این سلسله وارث سرداران و حاکمان ایرانی، همانند مرداویج (۶۲۲ - ۳۱۵ ق)، بودند، که سودای پادشاهی و براندازی دستگاه خلافت را در سر می‌پروراندند. همانند دیگر فرمان‌روایان ایرانی، نخستین تلاش امیران بویه بعد از تصرف یک ناحیه جدید و گسترش قلمرو خود جلب نظر خلیفه وقت و دریافت منشور و لوای حکومت بر آن ناحیه بود. افزایش قدرت آل بویه هم‌زمان با ضعف روزافزون دستگاه خلافت بود. ایشان اولین حکومت ایرانی بودند، که توانستند، بر خلافت عباسی در قالب امارت استیلا و کسب منصب امیر الامرای مسلط شوند. (نرشخی، ۱۳۶۳: ۹۰) و دوران حکومت‌شان تبدیل به نقطه عطف سیاسی در تاریخ ایران و بغداد گردید.

دستگاه خلافت با قدرت نظامی، سیاسی و مذهبی خود، حکومت‌های محلی را تحت کنترل

داشت؛ اما در زمان بروز ضعف و انحطاط در حکومت خلفا، امیران و حاکمان ایرانی یا ترک سیطره‌ی مستقیم یا غیرمستقیم بر دستگاه خلافت می‌یافتند. پس، روابط خلفای عباسی با حاکمان دست‌نشانده همواره دست‌خوش تحول بود و صورت یک‌پارچه و یک‌نواخت نمی‌یافت. در این ارتباط، «بررسی تاثیر تمایلات ایران‌گرایی خاندان بویه بر روابط ایشان با خلفای عباسی» موضوع اصلی پژوهش در این مقاله است و این پژوهش بر پایه این پرسش‌ها پایه‌گذاری گردید: آیا نسل اول خاندان بویه تمایلات ایران‌گرایی داشتند؟ تمایلات ایران‌گرایی ایشان تحت تاثیر چه جریان‌های سیاسی و یا فرهنگی - اجتماعی بود؟ روابط نسل اول خاندان بویه با دستگاه خلافت تحت تاثیر تمایلات ایران‌گرایی ایشان بود؟

تمایلات ایران‌گرایی آل بویه در بسیاری از شواهد تاریخی و باستان‌شناختی انعکاس یافته است؛ اما در نهایت ایشان با وجود تمایل به تجدید پادشاهی ایران، اعتقادات شیعی و تسلط بر دستگاه خلافت به دلیل نگه‌داشتن جانب جمعیت غالب اهل سنت در قلمرو خود، دستگاه خلافت عباسی را منقرض نکردند. گردآوری داده‌ها و مستندات تاریخی، بهره‌گیری از روش مطالعات کتاب‌خانه‌ای و دستیابی به اهداف پژوهش استفاده از روش تدوین توصیفی - تحلیلی را در این تحقیق ضروری کرد.

۱. پیشینه‌ی تحقیق

تحقیقات فراوانی تا کنون، در ارتباط با تاریخ سلسله بویه و نقش این سلسله در ساختار سیاسی قرن ۳ و ۴ ق، صورت گرفته است. (فقیهی، ۱۳۵۷) ارتباط دستگاه خلافت با آل بویه موضوع اصلی کتاب «آل بویه (نخستین سلسله قدرت‌مند شیعه)» است. نویسنده‌ی اثر معتقد است: از میان امیران آل بویه عضدالدوله بیش‌ترین امتیازات را از خلفا دریافت کرد. (اشپولر، ۱۳۶۹) یکی از جدیدترین تحقیقات دنیای غرب در زمینه‌ی تاریخ قرون نخستین ایران اسلامی «تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی» در دو جلد است. اشپولر^۱ (۱۹۹۰ م) در این کتاب به جنبه‌های اجتماعی قرون نخستین اسلامی پرداخته و تنها به امور سیاسی و حکومتی محدود نشده است. هم‌چنین کثرت و تنوع منابع مورد استناد اشپولر^۲ به ارزش و غنای کتابش می‌افزاید. (Madelung, 1969) موضوع مقاله «The assumption of the title "Shāhānshāh by the Būyids and begin of the deylam (Dawlat Al-Deylam)" بازآفرینی لقب شاهان بزرگ

۱. Bertold Spuler.

۲. برتولد اشپولر (۱۹۱۱ - ۱۹۹۰ م آلمان)، استاد دانشگاه، نویسنده، محقق تاریخ، شرق‌شناس بزرگ آلمانی، که آثار مهمی در تاریخ ایران از خود بر جای گذاشته است.

ایرانی توسط خاندان آل بویه است. مادلونگ^۱ این رویداد را نقطه اوج تظاهرات تجدید حیات آگاهی‌های ملی ایرانی می‌داند. به این ترتیب، او برای تعیین زمان آغاز کاربرد این لقب به جست‌وجوی دقیق و جزئی شواهد تاریخی و باستان‌شناختی می‌پردازد. (کرمر، ۱۳۷۵) در کتاب «احیای فرهنگی در عهد آل بویه» این موضوع مطرح می‌شود که در قرن چهارم هجری در جهان اسلام، به ویژه در ایران و عراق، در سایه حکومت آل بویه، رنسانسی قابل مقایسه در برخی جنبه‌ها با رنسانس قرن پانزدهم ایتالیا رخ داد. کرمر در این اثر به شکل موشکافانه به ویژگی‌های حکومت آل بویه و دستگاه خلافت عباسی می‌پردازد. فیرحی، (۱۳۷۸) در کتاب «قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام»، به بررسی اندیشه‌های سیاسی سده‌های سوم تا هشتم هجری، در تمدن اسلامی می‌پردازد. مهم‌ترین مبحث مورد پژوهش او، نسبت معرفت و قدرت در تمدن اسلامی است. فیرحی در این ارتباط به تبیین و توضیح رابطه‌ی مفاهیم قدرت، دانش و مشروعیت و اهمیت اقتدارگرایی در سده‌های نخستین و میانه‌ی اسلامی می‌پردازد و به این منظور از روش تحلیل گفتمان استفاده می‌کند. این اثر نقش مهمی بر درک فضای سیاسی قرون نخستین اسلامی و نقش آن در مناسبات دربار بویه و دستگاه خلافت دارد. (ایمانی‌فر، ۱۳۸۹) تحولات تاریخی آل بویه به‌خوبی در کتاب «تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در دوره‌ی آل بویه» پرداخته شده است. ایمانی‌فر، در این اثر نه تنها سیر گاهنگارانه‌ی تحولات تاریخی آل بویه، بلکه مسایل و تحولات فرهنگی و اجتماعی این سلسله را نیز بررسی کرده است. (خلعت‌بری و طباطبایی، ۱۳۸۹) مقاله «بررسی روابط حکومت آل بویه و خلافت عباسی با تکیه بر جریان استقلال‌طلبی ایرانیان» تاثیر جنبه‌های استقلال‌طلبانه حکومت آل بویه را بر روابط ایشان با دستگاه خلافت عباسی آشکار می‌نماید. خلعت‌بری و طباطبایی معتقدند: آل بویه مراسم و سنت‌های ایرانی و شیعی را در بغداد متداول کردند. با تصرف بغداد به دست سلجوقیان سنی مذهب، خلفا از سیطره‌ی فرمان‌روایان بویه رهایی یافتند. (پناهی، ۱۳۹۰) اهمیت تمایل آل بویه در شکل روابط ایشان با دستگاه خلافت عباسی در مقاله «روابط مذهبی آل بویه با خلافت عباسی» بررسی شده است. پناهی معتقد است: نسل اول آل بویه پس از تسلط بر بغداد سعی کردند سنت‌های تشیع را در بغداد و نواحی تحت فرمان خود احیا کنند. این مساله با سیاست مذهبی خلافت در تعارض بود؛ اما از طرف دیگر، خلفای عباسی جرئت مخالفت با آن را نداشتند. جانب‌داری آل بویه، از مذهب تشیع سبب شد، تا پس از درگیری نسل دوم آل بویه با یکدیگر خلفا برای کم کردن قدرت آن‌ها پنهانی به رقبان امیران

Wilferd Madelung.۱

ویلفرد مادلونگ (متولد ۱۹۳۰ م / ۱۳۰۹ ش)، اسلام‌شناس بزرگ آلمانی، استاد دانشگاه تاریخ اسلام در دانشگاه آکسفورد.

آل بویه متوسل شوند و حتی از سلجوقیان برای درهم شکستن آن‌ها کمک بخواهند. (فلاح‌زاده، ۱۳۹۴) در مقاله جستاری تاریخی در آیین‌های سلطانی دولت بویه‌یان، بر شناسایی مراسم آیین‌های دولتی دیلمیان و در حقیقت، چشم‌اندازی بر پیوست این امارت به سلسله‌های ایران باستان پرداخته است. مراسم سلطانی ضمن پیوستگی آشکار با سیستم حکومتی، اوضاع زمانه بویه‌یان را به شیوه‌ی وصفی بررسی می‌کند. از این‌رو، فلاح‌زاده، بر آن است، که تمامی مراسم دولتی بویه‌یان را ضمن ارایه در قالب گردآمده‌ای آیینی در کنار جایگاه اندیشه شاهی در سلسله‌ای با اندیشه‌ی ترکیبی ایرانی - شیعی به پیش‌خوان اندیشه‌ی پژوهش‌گران آل بویه بسپارد. بعد از نگاهی اجمالی به آثار منتشر شده در زمینه‌ی تاریخ سلسله آل بویه باید گفت که تا کنون «روابط نسل آل بویه با خلفای عباسی با تاکید بر تمایلات ایران‌گرایی» مورد بررسی قرار نگرفته است. این نکته گویای وجه نوآورانه این مقاله است، که بی‌شک می‌تواند روشن‌کننده‌ی گوشه‌ای از تاریخ روابط خارجی خاندان بویه باشد.

۲. نسل اول آل بویه

آل بویه دیلمیانی (اوایل قرن چهارم قمری)^۱ از طایفه‌ی شیردل^۲ آوندان در جنوب دریای خزر بودند. نخستین جلوه‌های حیات سیاسی - نظامی ایشان خدمت نظامی سه پسر ابوشجاع بویه به داعی علوی (حسن بن زید) و سپس ماکان بن کاکا (۳۲۹ - ۳۱۱ ق)، حاکم کرمان از جانب سامانیان، بود. پس از هزیمت این سردار دیلمی در برابر سپاه سامانی، برادران بویه به خدمت مرداویج زیاری (۴۶۲ - ۳۱۵ ق) درآمدند. مرداویج در سال ۳۱۶ ق، حدود یک سال و چند ماه بر ناحیه‌ی دیلم و گیل حکم راند. او جانشین اسفار، حاکم دیلمی از خاندان وارداد آوندان، بود. بویه‌ی‌ها در خدمت مرداویج برای نخستین بار به امارت یک ناحیه؛ یعنی کرج ابودلف در حدود همدان، رسیدند. پسران بویه قبل از قتل مرداویج و با استفاده از ضعف دستگاه خلافت از حدود ۳۲۲ ق، در غرب ایران سلسله‌ی خود را تاسیس کردند. (مسکویه، ۱۳۷۶: ج ۵، ۳۷۳ - ۳۸۱ و ۳۹۴ - ۳۹۹)

۱ آل بویه نسب خود را به بهرام گور می‌رسانند (صابی، ۱۹۷۷: م: ۳۳ - ۳۴). مورخان نظیر اصطخری و ابوریحان بیرونی ایشان را هم‌چنین از نسل قوم عرب بنی‌ضبیّه/ضبه (اصطخری، ۱۹۲۷: ۲۰۵؛ بیرونی، ۱۳۸۰: ۴۹ - ۵۱) و حمدالله مستوفی از تبار رستم زال دانسته‌اند (مستوفی، ۱۳۶۴: ۳۰۴ - ۳۰۵).

۲ ابواسحاق صابی در کتاب خود آورده است که گیلیان به چهار طایفه به دیگران فخر می‌فروشد، که یکی از آن‌ها طایفه‌ی شیرذیلانند از اسلاف عضالدوله دیلمی است. (صابی، ۱۹۷۷: م: ۳۲).

به‌طور کلی شرایط سیاسی منطقه در نخستین دهه‌های قدرت‌گیری آل بویه بر این منوال بود: فارس، ری، اصفهان و جبال زیر فرمان بویه‌ای‌ها، کرمان تحت حکومت محمد بن الیاس، موصل و دیارات (دیار ربیع، دیار بکر و دیار مضر) تحت فرمان آل حمدان، فرمان‌روایی محمد بن طُغج الاخشید بر مصر و شام، فاطمیان بر مغرب و افریقیه، سامانیان بر خراسان و ماوراءالنهر، بریدی‌ها بر اهواز و واسط و بصره، قرامطه بر یمامه و بحرین، دیلمیان بر طبرستان و جرجان و خاندان بنی‌امیه بر اندلس. (کرمر، ۱۳۷۵: ۶۸)

اوج کار آل بویه، ورود احمد بن بویه (معزالدوله) به بغداد در سال ۳۳۴ ق و تسلط بر دستگاه خلافت و شخص خلیفه، المستکفی، بود. از ثمرات این فتح برای خاندان بویه می‌توان به دریافت القاب حکومتی نظیر رکن‌الدوله، حق ضرب دینار و درهم و ذکر نام و کنیه‌شان بر سکه‌ها اشاره کرد. (ابن اثیر، پیشین: ج ۲۰، ۱۶۷ - ۱۶۹) در این هنگام علی بن بویه (عمادالدوله) فارس و کرمان و حسن بن بویه (رکن‌الدوله) ولایت جبال را در اختیار داشتند و مراکز عمده‌ی حاکمیت بویه؛ عراق (بغداد)، فارس (شیراز) و جبال (ری و اصفهان) بود. شیوه‌ی اداره‌ی این مناطق توسط سه برادر بویه، که پیوندهای خانوادگی را گرمی می‌داشتند، نشان‌دهنده‌ی برداشت ایشان از قدرت به‌منزله‌ی امری موروثی و خانوادگی با زیربنای نظامی و اداری است؛ اما عضدالدوله، همان‌گونه که در مطالب پیش‌رو، به آن پرداخته خواهد شد، ایجاد حکومت یک‌پارچه، احتمالاً بر اساس الگوی حاکمیت ساسانیان، را در نظر داشت. شاهد این مدعا تأکید او بر تبار (احتمالاً ساختگی) ساسانی دودمانش و وارد کردن آن در متن تاریخ التاجی است. در یک نگاه کلی، بوسه حکومت ۱۱۰ ساله‌ی آل بویه را به سه دوره تقسیم می‌کند:

۱. دوره‌ی آغازین (۳۳۳ - ۳۶۵ ق)، دوران حاکمیت سه برادر و انتقال آن به فرزندان شان عزالدوله و عضدالدوله، ۲. دوره‌ی امپراطوری (۳۶۵ - ۴۰۰ ق)، از تصاحب بغداد توسط عضدالدوله تا حاکمیت پسرانش صمصام‌الدوله، شرف‌الدوله و بهاء‌الدوله، ۳. افول و سقوط امپراتوری (۴۰۰ - ۴۴۳ ق) (بوسه، ۱۳۹۰: ۲۱۷ - ۲۶۳) در این پژوهش بر اساس عمل‌کرد سیاسی آل بویه، ما دو دسته بندی برای حکومت این خاندان در نظر گرفته‌ایم: ۱. از ابتدای حکومت سه برادر تا پایان حکومت عضدالدوله را به‌عنوان حکومت نسل اول آل بویه (دوره‌ی شکوفایی آل بویه) ۲. عصر حکومت جانشینان عضدالدوله تا پایان این سلسله را نسل دوم آل بویه و دوران زوال سلسله بویه (دوره‌ی زوال آل بویه). با توجه به این‌که حکومت عضدالدوله در دوره‌ی شکوفایی آل بویه بوده است. از این‌رو، از این نظر در پژوهش حاضر، حکومت عضدالدوله در نسل اول جای خواهد گرفت.

دوران حاکمیت عضدالدوله (۳۳۸ - ۳۷۲ ق)، با توجه به تلاش او در ایجاد حکومت یک‌پارچه به

جای مشارکت در قدرت با اعضای دیگر خاندان بویه، زمان تثبیت حکومت آل بویه بود. این نام به واقع لقبی است که خلیفه المطیع (۳۵۱ ق) به ابوشجاع فنا خسرو، فرزند رکن الدوله بویه‌ای، اعطا کرد. عضدالدوله با به ارث بردن حکومت فارس از عمادالدوله، عموی بی‌فرزندش، در ۱۳ سالگی زندگی سیاسی خود را آغاز کرد. او با مرگ معزالدوله در ۳۵۶ ق، حکومتش را تا عمان و سال بعد تا کرمان و در ۳۶۱ ق، تا مکران گسترش داد. عضدالدوله حکومت آل بویه را به اوج شکوفایی و قدرت رساند. او که وارث تمام قدرت خاندان بویه بود، حدود مرزهای این سلسله را گسترش داد و از خلیج فارس تا دریای خزر و از اصفهان تا شام به‌طور مستقیم یا غیر مستقیم حکومت کرد. نام عضدالدوله در سند (منصوره) و در یمن در خطبه آمد و از یمن و سیستان برای او هدیه فرستادند. (کرمر، پیشین: ۳۶۹ - ۳۷۰) عضدالدوله تنها حاکم بویه‌ای بود که دو وزیر داشت. یکی مسیحی به نام نصر بن هارون، که بعد از فتح بغداد او را در شیراز باقی گذاشت^۱ و وزیر دیگر مطهر بن عبدالله، که در بغداد حضور داشت. (فقیهی، ۱۳۵۷: ۳۵۲) به این ترتیب نسل اول خاندان بویه، که به حکومت عضدالدوله دیلمی خاتمه یافت، موفق به ایجاد قلمرویی گسترده شدند. در این گستره، خاندان بویه با شناخت درست از نیروهای بالقوه و استعدادهای سیاسی، اداری و نظامی حکومتی با ثبات را به‌وجود آوردند. یکی از ویژگی‌های حکومتی نسل اول خاندان آل بویه تمایلات ایران‌گرایی ایشان بود، که در شواهد تاریخی و باستان‌شناختی انعکاس یافته‌اند.

۳. گرایش‌های ایران‌گرایی نسل اول آل بویه

از لحاظ اعتقادات قومی و احساسات ملی، آل بویه وارث اندیشه‌ی بازسازی شکوه پادشاهی ایران از حکام موقت این برهه‌ی تاریخی، به‌ویژه مرداویج، بودند. در این زمینه اقدامات عضدالدوله برای احیای پادشاهی ایران قابل توجه است؛ همانند سکه‌ای که در ۳۵۰ ق، برای خود در شیراز ضرب کرد.

۱. عضدالدوله با وجود تصرف بغداد با نصب یک وزیر و قاضی القضاات در شیراز هم‌چنان این ناحیه را به‌عنوان پایتخت آل بویه در فلات ایران حفظ کرد. (کرمر، ۱۳۷۵: ۷۵).



نمونه‌ای از سکه‌های آل بویه

این در حالی است، که تا زمان عضدالدوله ذکر القاب و اسامی بر سکه‌ها به ندرت رخ می‌داد. همچنین عضدالدوله تأکید و اصرار فراوانی در به نمایش

درآوردن آیین تاج‌گذاری، گرفتن عنوان شاهنشاه در ۳۶۷ ق، به‌طور رسمی از خلیفه و کاربرد آن، بر تمام سکه‌ها از سال ۳۶۹ ق، یعنی زمانی که فتوحات عضدالدوله به پایان رسید، داشت. (صابی، ۱۳۴۶: ۱۱۵) هم‌چنین می‌توان به روایات ابوریحان بیرونی (م ۴۴۲ ق) (ابوریحان بیرونی، ۱۳۸۰: ۴۵، ۷۳ و ۹۰)^۱ و ابن اثیر (۱۲۳۳ م) (ابن اثیر، پیشین: ج ۱۹، ۲۹۰)^۲ در ارتباط با دودمان آل بویه استناد کرد، که نشان می‌دهد فرزندان بویه از آغاز تشکیل حکومت، در بستر فکری - فرهنگی قرن چهارم هجری و در نتیجه‌ی رقابت‌های موجود میان دودمان‌های کهن محلی و تمایلات ایران‌گرایی شان، خود را (راستین و یا دروغین) به سلسله‌ای از پادشاهان ایرانی از طریق بهرام گور منتسب کردند. در نهایت عضدالدوله دیلمی این تبارنامه را به‌منظور ساختن نسب‌شناسی آل بویه در تاریخ التاجی وارد کرد. در بخش باقی‌مانده از کتاب التاجی، تبار آل بویه این‌گونه معرفی می‌شود: «... و هم اسلاف مولانا الملک شاهنشاه عضدالدوله و تاج‌المله اطال الله بقائه و مرجعهم فی النسب الی بهرام جور بن یزدجرد الملک الساسانی [و انطح من اصل الکتاب شیء من ذکر قبائلهم]». (صابی، ۱۹۷۷ م: ۳۳ - ۳۴) این شواهد

۱ «... پسران بویه ماهی‌گیر چون به سلطنت رسیدند، به جعل نسب‌نامه‌هایی برای خود ناگزیر شدند و نژاد خویش را به بهرام گور رسانیدند.» (بیرونی، ۱۳۸۰: ۴۵، ۷۳ و ۹۰).

۲ «آن‌ها [آل بویه] عمادالدوله ابوالحسن علی و رکن‌الدوله حسن و معزالدوله ابوالحسن احمد فرزندان ابوشجاع بویه بن فنا خسرو (پناه خسرو) بن تمام بن کوهی بن شیروزیل ابن شیر کنده بن شیرزیل بزرگ بن شیران شاه بن شیرویه بن سشتان بن سیس فیروز بن شیرزیل بن سنباد بن بهرام گور پادشاه بن یزدگرد پادشاه ابن هرمز پادشاه ابن شاهپور ذو‌الاکتاف ... نسب آن‌ها را ابو نصر بن ماکولا خداوند او را بیامرزاد چنین آورده. اما ابن مسکویه می‌گوید: آن‌ها [آل بویه] ادعا می‌کنند: از نسل یزدگرد بن شهریار آخرین پادشاه ایران هستند، ولی ما پیش‌تر به روایت ابن ماکولا اعتماد می‌کنیم؛ زیرا او دانشمند و امام و پیشوای ما در این علوم بوده است. این نسب در پارسیان دارای اصل پایدار و انتساب حقیقی و عمیق است، ولی چون پدران آن‌ها مدتی در دیلمان امارت داشتند، آن‌ها را دیلمی گفتند.» (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ج ۱۹، ۲۹۰).

نشان‌دهنده‌ی تلاش عضدالدوله برای بازآفرینی فرمان‌روایی ایرانی است، که به افزایش قدرت بویه‌ای‌ها به‌ویژه در میان رؤسای دیلمی کمک می‌کرد.

یکی از این رؤسای دیلمی روزبهان باوندی (م ۳۵۷ ق) بود که اقدام برادران بویه را الگویی برای کسب قدرت در برابر خاندان بویه در قرن ۴ ق، کرد. مسکویه (م ۴۲۱ ق) رویدادهای مرتبط با تحولات نظامی و سیاسی این خاندان را چنین گزارش می‌کند: «در این سال روزبهان بن ونداد خرشید دیلمی بر ضد معزالدوله قیام کرد. برادرش «بلکا» نیز در شیراز آشکارا بر ضد بویه‌ئیان برخاست. برادر دیگر ایشان «اسفار» نیز در اهواز همین کار را کرد. روزبهان به اهواز آمد، تا با وزیر مهلبی که در آن‌جا بود، بجنگد. مردان مهلبی به روزبهان پناهنده شدند، خودش نیز پس نشست. چون خبر به معزالدوله رسید، باور نمی‌کرد؛ زیرا که خودش او را پرورده بود و اعتماد بسیار بدو داشت شیر زیل را برای پیشاهنگی جنگ او فرستاد. دیلمیان، یکسره، به شدت ضد معزالدوله شعار می‌دادند. ایشان خشم‌گینانه چیزهایی به او گفتند، که تا کنون در دل پنهان می‌داشتند. آن‌چه بدش می‌آمد در رویش گفتند و به پناهندگی [به روزبهان] آغازیدند. معزالدوله [برای جلوگیری از آن] ابزاعجی را به فرمان‌دهی پلیس واسط گمارده به آن‌جایش فرستاد. روز پنجشنبه پنجم شعبان، معزالدوله برای جنگ با روزبهان از خانه خود در بغداد بیرون آمد. همین خبر بر پناهندگی دیلمیان به روزبهان افزود. چون معزالدوله افزایش پناهندگی دیلمیان به روزبهانیان را دید، آن‌ها را بیراکند و برخی از سران ایشان را دست‌گیر کرد و فتح‌نامه به شهرستان‌ها نوشت. او از بازمانده‌ی دیلمیان نیز دور شده، به ترکان رو آورد و بر ایشان تکیه کرد.» (مسکویه، پیشین: ج ۶، ۲۰۷-۲۱۲) تلاش روزبهان و برادرانش برای خارج کردن قدرت از دست خاندان بویه از همان الگوی به قدرت رسیدن برادران بویه تبعیت می‌کرد. مجموع این رویدادها نشان‌دهنده‌ی اهمیت گرایش‌های ایران‌گرایی و نسب‌شناسی دودمان‌های محلی در بستر رقابت‌های دودمانی حکومت‌های اسلامی است؛ که در مورد اخیر موجب به خطر افتادن دستگاه سیاسی و ادعاهای نسب‌شناسی آل بویه در برابر نیروی تازه نفس نظامی و برخوردار از مقبولیت اجتماعی، به‌ویژه در میان دیلمی‌ها، گردید.

لقب شاهنشاه به‌ویژه چنان در میان اعضای خاندان بویه رواج و پذیرش اجتماعی - سیاسی یافت، که ابوالفضل بیهقی (۴۷۰ ق)، کاتب حکومت غزنوی، ایشان را «شاهنشاهیان» خواند و این عنوان را به شکل صفت ممیزی برای آل بویه به کار برد (بیهقی، ۱۳۷۵: ج ۲، ۹۴) بحث‌هایی در مورد این‌که چه کسی از این خاندان نخستین بار عنوان پادشاه را استفاده کرد؟ وجود دارد. هر چند برخی استعمال لقب

شاهنشاه را از جانب امرای متاخر بویه، به‌ویژه عضدالدوله، می‌دانند، تحقیق میلز (۱۹۶۲ م.)^۱ بر اساس مدال یادبودی از رکن‌الدوله در ۳۵۱ ق، با تصویر یک شاه با تاج ساسانی و خط پهلوی با عبارت «شوکت شاهنشاه افزون باد»، نشان می‌دهد، که قدیم‌ترین کاربرد عنوان شاهنشاه به رکن‌الدوله، پدر عضدالدوله، تعلق دارد. (مورگان، ۱۳۷۴: ۳۳) رکن‌الدوله یا در اثر نفوذ وزیرش ابن عمید (م ۳۶۰ ق) یا تحت تاثیر اندیشه‌های مردابویج زیاری - که همانند اسفار اندیشه‌ی احیای پادشاهی ایران و کاربرد مجدد لقب شاهنشاه را در سر می‌پروراند و رکن‌الدوله مدتی را در قصر او سپری کرده بود - شاید لقب شاهنشاه را برای خود برگزید. (کرمر، پیشین: ۷۱) بنابراین، امیران بویه را نمی‌توان منشأ بازآفرینی این عنوان حکومتی دانست، بلکه ایشان تنها از پیشینیان خود در درک و کاربرد آن موفق‌تر بودند. هم‌چنین کاربرد عنوان «دوله»، همانند عنوان شاهنشاه، برای خاندان بویه - که پیش از این تنها برای حاکمان قدرت‌مند، مستقل و توانایی همانند حکومت عباسی و فاطمی مصر استعمال می‌شد. (Madelung, 1969, pp. 85-86, 96-97) - نشانه‌ای از تلاش امیران بویه برای مقابله با برتری‌جویی عرب و حاکمان عباسی است. بر اساس برخی شواهد تاریخی و باستان‌شناختی این‌گونه به نظر می‌رسد، که کاربرد عنوان شاهنشاه برای آل بویه به تاریخی قبل از نگارش کتاب التاجی (تالیف بین سال‌های ۳۶۷ - ۳۷۰ ق) باز می‌گردد، از جمله در سال ۳۵۴ ق، متن‌بَی شاعر، عضدالدوله را در یک شعر، که در طول دیدار عضدالدوله از شیراز سرود، شاهنشاه نامید. (بیدگلی، ۱۳۹۴: ۵۷)

هم‌چنین بر روی مدالی طلا، مربوط به ۳۵۹ ق، به دست آمده از شیراز، عضدالدوله به شکل یک شاه تاج‌دار به همراه متن پهلوی «شاهنشاه» نقش شده است. (Bahrami, ۱۹۵۲, p ۱۰) دو پنل چوبی نیز از یک زیارت‌گاه، مربوط به سال ۳۶۳ ق، به دست آمده است، که عضدالدوله در آن‌ها «الشاهنشاه» نامیده شده است. (Bahrami, ۱۹۴۶, p ۱۷) حتی زمانی که ابواسحاق صابی در نامه‌ای خیر پیروزی عضدالدوله را به بغداد برای رکن‌الدوله در ۳۶۴ ق، نوشت، عضدالدوله را با عنوان «الملك الجلیل» می‌خواند؛ در حالی که صابی در همین نامه رکن‌الدوله را «الامیر السید» خطاب می‌کند. (ابن اثیر، ۱۳۷۷: (ب)، ج ۹، ۱۱) به نظر می‌رسد رکن‌الدوله اعتراضی به این ادعاهای فرزند نداشته است. به علاوه شاعر ابونصر بن بُنات، در نخستین فتح بغداد توسط عضدالدوله، او را به‌عنوان کسی که ایوان مداین را با شکوه و جلال می‌پوشاند، خطاب کرده و عضدالدوله را قهرمان و وارث شکوه

1. Charles Wright Mills

چارلز رایت میلز (۲۸ آگوست ۱۹۱۶ - ۲۰ مارس ۱۹۶۲) جامعه‌شناس آمریکایی بود. او از ۱۹۴۶ تا زمان مرگ خود در سال ۱۹۶۲ استاد جامعه‌شناسی دانشگاه کلمبیا بود.

شاهان ساسانی می‌خواند. (ابن جوزی، ۱۴۱۲: ج ۷، ۱۰۳) عضدالدوله در طول آخرین دوره‌ی زندگی بر لقب شاهنشاه پافشاری می‌کرد، از جمله در نامه‌ای که ابواسحاق صابی به منظور تبریک فتح میافارقین در ۳۶۸ ق، برای او نگاشت، با عنوان «مولانا الملک شاهنشاه السید الاجل ولی النعم» معرفی می‌شود. (صابی، ۱۳۴۶: ۵۹ و ۷۲) از سال ۳۷۱ ق، عضدالدوله، «الملک العدل شاهنشاه» را به لقبش بر سکه‌ها افزود، همانند ۲ سکه‌ی به دست آمده از بصره به سال ۳۷۲ ق، گرچه از سال ۳۶۷ ق، لقب «الملک العدل» بر سکه‌های عضدالدوله دیده می‌شد. (Biddulph, 1964, p 74) در نامه‌نگاری‌های یحیی بن سعید الانطاکی (م ۳۷۸ ق) و صاحب بن عباد (م ۳۸۱ ق)، عضدالدوله با عناوین «الملک شاهنشاه»، «تاج‌المله» و «ولی النعم» خوانده شده است. (Madelung, 1969, 108 - 106) احتمالاً این انتساب‌ها متعلق به آخرین دوره‌ی حکومت عضدالدوله یعنی ۳۷۱ ق، است. بر اساس اطلاعات مقریزی (م ۸۴۵ ق)، عضدالدوله معمولاً به نام «الملک السید شاهنشاه الاجل المنصور ولی النعم تاج الملّه عضد الدوله» خوانده می‌شد. هم‌چنین در یک نامه به سال ۳۷۲ ق، مربوط به یک ضیافت در قصری در امپراتوری بیزانس، عضدالدوله به عنوان «شاه اسلام شاهنشاه» معرفی گردیده است. (مقریزی، ۱۹۹۷: ج ۱، ۲۸)

پس از عضدالدوله تمام حکام آل بویه استفاده از این لقب را ادامه دادند، از جمله فخرالدوله (م ۳۸۷ ق)، بهاءالدوله (م ۴۰۳ ق)، (حاکمان عراق و خوزستان) و صمصام الدوله (م ۳۸۸ ق) و (حاکم بر فارس) که به طور همزمان لقب شاهنشاه را بر سکه‌های شان نقر کردند و ابوکالیجار که در حدود ۴۲۸ ق، پس از نهایی کردن امیر الأمرای اش عنوان شاهنشاه را بر روی سکه‌هایش ضرب کرد (بوسه، پیشین: ۲۵۱ - ۲۵۷) این مسأله نشان‌دهنده‌ی تداوم آگاهی از میراث فرهنگی در دوره‌ی جانشینان عضدالدوله و تضعیف لقب امیر الأمرا در مقابل شاهنشاه است، اما در نهایت تلاش رکن‌الدوله و عضدالدوله برای زنده کردن پادشاهی ایرانی از طریق ترکیب آن با شکل حکومت اسلامی شکست خورد، شاهد این مدعا عدم کاربرد گسترده و مستمر لقب شاهنشاه در برابر لقب سلطان در قرون بعدی است. هر چند سلجوقی‌ها، در آغاز کار خود را شاهنشاه خواندند، (همان: ۲۵۴ - ۲۵۶) که اثبات می‌کند حداقل در دوره‌ای نزدیک به تاریخ خاندان بویه کاربرد این لقب رواج داشته یا افتخار بزرگی برای دارنده‌ی آن بوده است.

۴. روابط آل بویه با دستگاه خلافت

گفتمان سیاسی حکومت آل بویه، متأثر از دانش سیاسی عصر خود بود. ابونصر فارابی (م ۳۳۹ ق) با مشخص کردن قلمروی علم سیاست و خارج کردن آن از حیطه‌ی فلسفه از پایه‌گذاران دانش سیاسی اسلامی محسوب می‌شود. او بر خصلت سیاسی فقه و کلام اسلامی تأکید داشت و دانش سیاسی را متناظر با شرایط فکری و ساختار اجتماعی جامعه‌ی اسلامی قرن چهارم هجری می‌دید. (فارابی، ۱۳۷۹: ۲۰۸ - ۳۲۰) اهمیت قدرت مشروعیت‌بخش دستگاه خلافت برای آل بویه از همان آغاز کار ایشان و در درگیری‌های نظامی علی بن بویه آشکار می‌شود. بر پایه‌ی روایت مسکویه (م ۴۲۱ ق)، علی بن بویه ابتدا توسط مرداویج به حاکمیت کرج ابودلف^۱ رسید. سپس زمانی که مرداویج شهرت زیاد پسر بویه را تحمل نکرد و تلاش کرد او را معزول نماید، علی بن بویه به سوی اصفهان حرکت کرد. او در نامه‌ای به ابوالفتح مظفر بن یاقوت (م ۴۲۵ ق)، حاکم عباسی اصفهان، خود را تابع عباسی‌ها و جویای کسب حمایت او معرفی کرد. جواب منفی و ایستادگی یاقوت موجب شد، تا نیروهای دیلمی به زور وارد اصفهان شوند. در ادامه‌ی رویدادها، علی بن بویه به هنگام فرار از مقابل سپاهیان مرداویج و حرکت به سوی کرمان بار دیگر پیامی برای یاقوت در فارس فرستاد، تا او را در سپاهش بپذیرد یا این که به او اجازه حرکت به سوی بغداد دهد، اما بار دیگر، درخواست علی بن بویه از جانب سردار عباسی رد شد. بنابراین، علی نامه‌ای به مجری مالیات عباسی در بصره نوشت و او را از تابعیت خود مطمئن ساخت و درخواست کرد، تا پیامی به وزیر الخصبی برساند، با این مضمون که یا به او اجازه‌ی ورود به بغداد داده شود یا یاقوت را وادار کنند تا الحاق او را در شیراز بپذیرد. هم‌چنین پس از فتح شیراز، علی بن بویه با هدف کسب تأیید رسمی خلیفه الرازی (ابوالعباس محمد رازی، م ۳۲۹ ق) نامه‌ای به وزیر جدید ابن مقله نگاشت. در این پیغام او قول پرداخت مبلغی به‌طور سالانه را می‌داد و وفاداری شخصی و حمایتش از وزیر و پسرش ابوالحسن را تضمین می‌کرد، که نتیجه‌ی آن ارسال منشور و لوا به‌نام علی برای حکومت شیراز در سال ۳۲۲ ق، بود. هدف از ذکر مجموع این رویدادها، نشان دادن اهمیت

۱ کرج ابودلف شهری تاریخی منسوب به ابودلف عجلی و میان اراک و بروجرد بوده است. امروزه محل قطعی آن مشخص نیست. برخی آن را مطابق با شهر آستانه و برخی نیز آن را مطابق با کرهرود می‌دانند. این شهر مرکز ناحیه ایغارین (به‌معنای دو ایغار) واقع در جنوب شرقی نهاوند بوده است. خلیفه، کرج ابودلف و شهر برج (به فاصله ۱۲ فرسنگی کرج بر جاده اصفهان) را به ایغار (تیول) به ابودلف و خاندانش واگذار کرده بود به‌طوری که مبلغ معینی را همه ساله به خلیفه بپردازند و از همه مالیات‌های دیگر معاف باشند. نام این شهر را کره و کره ابودلف نیز گفته‌اند. این شهر در زمان آل بویه (قرن‌های چهارم و پنجم هجری قمری) از شهرهای شیعه‌نشین ایران بوده است. (فقیهی، ۱۳۸۹: ۷۱)

دریافت تأیید رسمی خلافت و کسب و جاهت سیاسی - مذهبی در بافت سیاسی و اجتماعی دوران حکومت آل بویه بود. ضرورتی که باعث می‌شد علی بن بویه با تلاش برای شرکت در سپاه عباسی یا حتی طی مسافت طولانی و حضور در بغداد آن را به دست آورد. (مسکویه، پیشین: ج ۵، ۳۹۴ - ۴۰۳)

احمد بن بویه، معزالدوله، بر بغداد (۳۳۴ ق) تسلط یافت. مستکفی، خلیفه وقت، برای رهایی از تسلط گستاخانه ترکان حضور احمد بن بویه را در بغداد غنیمت شمرد. مسکویه سخن او را این‌گونه نقل می‌کند: «من پنهان شدم تا ترکان بر من تکیه نکنند و قدرت شان فرو ریزد و احمد بن بویه بی‌رنج پیروز گردد.» (همان، ج ۶، ۱۱۸) با این همه، عمر خلافت مستکفی دوامی نیافت. معزالدوله نگران اقدامات او و اطرافیانش برای بازیابی قدرت بود. او باید دستگاه خلافت یا خلیفه را تغییر می‌داد، پس ابتدا درصدد برآمد، تا خلافت را به آل علی^(ع) منتقل کند، اما معزالدوله به صلاح‌دید وزیرش، صیمری، از این کار منصرف شد و خلیفه‌ای مطیع از عباسیان را به فردی از خاندان علی^(ع) ترجیح داد. علت این امر را ابن اثیر این‌گونه روایت می‌کند: «زمانی که معزالدوله بر دستگاه خلافت استیلا یافت در اندیشه‌ی جانشینی فردی علوی - به روایتی ابوالحسن محمد پسر یحیی بن زید و یا به روایت دیگر المعزالدین‌الله فاطمی - بود، اما ابوجعفر صیمری، که بعدها به وزارت او رسید، با این استدلال که در این صورت زبردستانان فرمان‌بردار و تابع او خواهند بود و حتی به اشاره‌ی خلیفه تو را گردن خواهند زد، معزالدوله را از تصمیم خود منصرف کرد.» (ابن اثیر، پیشین: (الف)، ج ۲۰، ۱۶۹ - ۱۷۰)

خطر دیگری که تغییر خاندان خلافت به دنبال داشت، شورش طرف‌داران عباسیان بود، که در نقاط مختلف قلمرو حکومت در اکثریت به سر می‌بردند و در نظر آنان، مشروعیت حکومتها با فرمان خلیفه تأمین می‌گردید. خطر سوم از جانب خلفای فاطمی مصر بود که با از میان رفتن خاندان عباسی، در صدد گسترش قلمرو خود بر می‌آمدند و چون خود را وابسته به آل علی^(ع) می‌دانستند، مدعی تسلط بر بغداد و آل بویه نیز می‌شدند. (مورگان، پیشین: ۳۳) پس معزالدوله برای رسیدن به مقاصد آل بویه، تغییر خلیفه را که عملی‌تر و منطقی‌تر می‌کرد، بر تغییر خلافت از عباسیان به خاندان دیگر ترجیح داد. به زودی بهانه‌های لازم برای انجام این امر نیز فراهم گردید؛ به احمد بن بویه خبر رسید، که مستکفی با حمدانیان علیه او توطئه می‌کند. «اخبار و اسرار وی را به آن‌ها نوشته، به علاوه چیزها که از پیش از او به دل داشت.» (مسعودی، ۱۳۷۴: ج ۲، ۷۳۹) هم‌چنین دست‌گیری رهبر شیعیان محله باب الطاق و اقدامات خلیفه در برقراری ارتباط با سرداران بویی، از جمله اسپهدوست و روزبهان بن خورشید، موجب نگرانی معزالدوله شد. ترتیب مهمانی از سوی پیش کار خلیفه و دعوت از سپاهیان ترک و دیلم نیز، مزید بر علت گردید. برای همین، معزالدوله تصمیم گرفت کار را یک‌سره کند. وی، در مجلس

خلیفه حضور یافت و همراهانش با برنامه‌ای حساب شده، خلیفه را از تخت به زیر کشیدند و پس از انتقال او به کاخ، زندانی کردند. منشی و پیش‌کار خلیفه نیز بازداشت شدند. آل بویه با ابوالقاسم بن فضل، ملقب به المطیع لله، بیعت کردند (۳۳۴ ق)، وی، از رقیبان دیرین مستکفی در امر خلافت بود. (مستوفی، ۱۳۶۴: ۳۶۴) تلاش خلیفه برای برقراری ارتباط با سرداران لشکر بویه، که از خاندان‌های کهن ایرانی بودند، می‌توانست، زنگ خطری برای معزالدوله باشد.

معزالدوله، با این‌که خلیفه جدید را سوگند داده بود، تا «علیه او کاری نکند و دشمنی نوزد»، نسبت به او بدگمان بود. به همین علت، وقتی معزالدوله برای جنگ از بغداد خارج می‌شد، خلیفه را نیز همراه خود می‌برد و «مطیع مثل اسیر نزد او بود.» (سیوطی، ۱۳۹۴: ۳۹۶) او برای مطیع، مقرری تعیین کرد و این نهایت قدرت آل بویه و تسلط کامل آنان بر خلیفه عباسی را نشان می‌دهد. رفتار سازش‌کارانه خلیفه برای برآوردن خواسته‌های معزالدوله، ترازوی قدرت را در جانب آل بویه سنگین‌تر می‌کرد. در این زمان، تقریباً تمامی حقوق معنوی و دنیوی خلیفه از حیطة قدرت او خارج شده بود. برای خلیفه مقرری محدودی تعیین شد، که با گذشت زمان، حتی به بهانه‌هایی تقلیل یافت. اختیارات خلیفه در انتصاب صاحب‌منصبان، حتی آنان که به امور معنوی اشتغال داشتند، از جمله کسانی که منصب نقیب، امیر الحاج و قاضی القضاات داشتند، در زمان عضدالدوله سلب گردید. (ابن جوزی، پیشین: ج ۱۴، ۱۶۵ - ۱۷۰)

پس از مرگ معزالدوله و جانشینی پسرش، عزالدوله، رابطه او و خلیفه شکل جدیدی به خود گرفت. عزالدوله، از طرفی در تظاهر به مذهب تشیع تعصب و اصرار نشان می‌داد و از طرف دیگر، در امر سیاست، توانایی و تدبیر معزالدوله را نداشت. جنگ‌های متعدد او با همسایگان خارجی، حکومت را با مشکلات مالی و سرکشی عوامل نظامی رو به‌رو ساخت. عزالدوله در سال ۳۶۰ ق، برای رفع مشکل رومیان - که پیش‌رفت‌هایی از جانب موصل داشتند - از خلیفه تقاضای کمک مادی کرد و جنگ با کفار را از وظایف او دانست، در حالی که از زمان ورود معزالدوله به بغداد، خلیفه قدرت معنوی خود را از دست داده و از نظر مادی نیز متکی به آل بویه بود. خلیفه در پاسخ گفت: «غزا هنگامی بر من واجب است، که فرمان‌روایی به دست من باشد. دارایی و سپاه در اختیار من بود. اکنون که من جز به اندازه‌ی بخور و نمیر ندارم، همه آن‌ها در دست شما و فرمان‌روایان دیگر کشور است، نه غزا نه حج نه هیچ یک از وظایف پیشوا بر من واجب نیست. من برای شما تنها این نام را دارم که خطیبان شما بر منبرها می‌آورند، تا مردم را برای شما آرام کنند. هرگاه می‌خواهید، از این نیز کناره‌گیرم، کنار خواهم رفت و همه کارها را به شما می‌سپارم.» (مسکویه، پیشین: ج ۶: ۳۴۹) سخنان خلیفه موقعیت او را در حکومت آل بویه نشان می‌دهد. خلیفه خود را فاقد قدرت معنوی و دنیوی می‌دانست. به هر حال عزالدوله با

تهدید بسیار موفق شد مبلغی از خلیفه بگیرد، ولی جهادی صورت نگرفت. (همان: ج ۶، ۳۵۰)

ضعف خلیفه و عزالدوله، اختلاف میان سپاهیان را که ترکیبی از ترکان و دیلمیان بودند، شدت بخشید. این اختلاف، بیش از آن که جنبه‌ی قومی و نژادی داشته باشد، اختلافی مذهبی میان ترکان سنی و دیلمیان شیعه بود. تسلط فرمانده ترک، سبکتکین، بر اوضاع بغداد بدان جا رسید، که خلیفه (المطیع لله) را خلع و فرزند او، الطایع بالله را به خلافت نشانند. حکومت عزالدوله دو بار مورد تعرض عضدالدوله قرار گرفت. در بار اول، مهم‌ترین اقدام عضدالدوله پس از تسلط بر عزالدوله، بازگرداندن خلیفه به بغداد بود. خلیفه حدود بیست روز می‌شد، که از بغداد خارج شده بود «در مساجد خطبه خوانده نمی‌شد.» (ذهبی، بی‌تا: ۲۵۸). عضدالدوله می‌خواست با حمایت خلیفه، تسلطش را بر بغداد تثبیت کند و از حمایت اهل تسنن بغداد نیز برخوردار شود. لشکرکشی دوم عضدالدوله به شکست کامل عزالدوله انجامید. (بوسه، پیشین: ۲۴۰ - ۲۵۰)

رابطه‌ی آل بویه و دربار بغداد، به‌ویژه در اوج اقتدار حکومت بویه (زمان حکومت رکن‌الدوله و عضدالدوله)، به آوردن نام خلیفه در خطبه و سکه محدود می‌گردید. در واقع، قدرت آل بویه تا بدانجا رسید که با اجازه‌ی ایشان خطبه‌ی نماز جمعه به نام خلیفه خوانده و نام او بر سکه‌ها ضرب می‌شد. (مورگان، پیشین: ۳۳) به نظر می‌رسد، خاندان بویه با حفظ خردمندانه‌ی صورت تثبیت شده‌ی ساخت سیاسی عصر خود؛ یعنی دستگاه خلافت سنی مذهب عباسی و تسلط بر آن در قالب منصب امیر الامرا، منافع خود و تغییرات تدریجی را دنبال می‌کردند، از جمله نشان دادن برتری و قدرت خود به سامانیان با تصرف بغداد. از طرفی سامانیان نیز همانند آل بویه خود را از نسل پادشاهان ایران باستان می‌دانستند. (طبری، ۱۳۷۸: ج ۲، ۷۸۳) و برخلاف آل بویه و بسیاری از خاندان‌های کهن ایرانی خود را نه به ساسانیان، بلکه به اشکانیان منتسب می‌کردند.^۱

یکی از مهم‌ترین رویدادهای دوران حکومت آل بویه در ارتباط با دستگاه خلافت، برنامه‌ی عضدالدوله برای دریافت منشور، تاج، دو پرچم و لقب تاج‌المله از خلیفه الطائع در مراسم باشکوهی بود. (کرمر، پیشین: ۳۷۱) در واقع عضدالدوله در این اقدام نمادین نه تنها خود را جانشین به حق شاهان ایران باستان معرفی می‌کرد، بلکه نزد اکثریت سنیان جامعه و سپاه از مشروعیت سیاسی و مذهبی

۱ برای کسب اطلاعات بیشتر، در این ارتباط ن.ک: مصطفی ندیم و مینا صفا، «گفتمان نسب‌شناسی آل سامان در روایت بلعمی»، مجله‌ی جستارهای تاریخی، دوره‌ی ۷، شماره‌ی ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۵، صص ۱۳۹ - ۱۶۰.

برخوردار می‌گردید. هم‌چنین عضدالدوله امتیازهایی داشت، که پیش از او فرمان‌روایان غیر دینی از آن‌ها برخوردار نبودند، همانند آمدن نام او پس از خلیفه در خطبه و نواختن طبل قبل از نمازهای یومیه بر در امارتش (مسکویه، پیشین: ج ۶، ۴۶۷) به قول مسکویه، حتی عضدالدوله از طریق پیوند ازدواج دخترش با طایع در پی انتقال خلافت به آل بویه بود، (همان: ۴۸۸) اما این نقشه با شکست مواجه شد. در نتیجه عضدالدوله در بازگشت از همدان به بغداد به سال ۳۷۰ ق، به منظور تحقیر خلیفه و نشان دادن جایگاه برتر خود، به‌عنوان وارث دستگاه سیاسی ایران باستان، به خلیفه اعلام کرد به استقبال شاهی بشتابد که از نسل شاهان قدیم است و راه خسروان بزرگ را می‌پیماید. (کرمر، پیشین: ۳۷۲)

هر چند، در یک نگاه کلی به اقدامات عضدالدوله این‌گونه به نظر می‌رسد، که او همزیستی خلافت و پادشاهی را راه حلی برای مسایل دینی و سیاسی عصر می‌دانست. تصور عضدالدوله از این‌که مامور خدا برای حل و فصل چنین مسایلی است، در نامه‌های اداری‌اش قبل از سفرهای جنگی انعکاس می‌یابد. به واقع او در اندیشه‌ی تقسیم قدرت میان خلافت و پادشاهی و تحدید قلمرو هر یک از آن‌ها در بستر همزیستی مسالمت‌آمیز بود. بنابراین، عضدالدوله جایگاه معنوی خلیفه را هرگز زیر سوال نبرد، از جمله بر خلاف ترکان در بغداد مسجد ساخت و آن را امتیاز ویژه و مسؤولیت شخصی خلیفه قلمداد کرد. (بوسه، پیشین: ۲۳۹ - ۲۴۰ و ۲۴۵) هم‌چنین عضدالدوله با بهره‌برداری از مفاهیم موجود در بافت فرهنگی ایران و با هدف تثبیت جایگاه برتر، اثبات حقانیت و اعلام پیگیری شیوه‌ی کشورداری یک‌پارچه‌ی ساسانیان معانی مورد نظر خود در ارتباط با تبار دودمان بویه را از طریق دانش تاریخ‌نگاری (التاجی) به بستر اجتماعی و سیاسی منتقل کرد.

نتیجه

آل بویه به علت خاستگاه و پیوندهای فکری طولانی‌تر با ایران باستان، بیش‌ترین توفیق را در بازیابی اندیشه ایران‌گرایی داشتند. عضدالدوله به‌عنوان مقتدرترین پادشاه این سلسله، نهاد شاهی و بایسته‌های آن را به بهترین وجه بازسازی کرد و نخستین بار در تاریخ ایران پس از اسلام، خود را رسماً «شاهنشاه» نامید. وی زیرکانه تلفیقی از اندیشه‌ی سیاسی ایرانی و اسلامی را برای توجیه و اعمال قدرت خود به کار گرفت و در این راه، توفیق کامل یافت. وی در اعمال سیاست خود، از سه ویژگی «ایران‌گرایی»، «شیعه‌گری» و «تعامل با خلافت» بهره‌مند بود. از این‌رو، نسل اول و دوم خاندان بویه، به‌عنوان بنیان‌گذاران و توسعه‌دهندگان سلسله آل بویه، باید با ملاحظه تمام شرایط سیاسی و فرهنگی - اجتماعی برای حفظ بقای خود سیاستی در خور در پیش می‌گرفتند. ایشان تمایلات ایران‌گرایی خود را به ذکر عنوان پادشاه و شاهنشاه و ایجاد مظاهر آن بر روی سکه‌ها، یادبودها، اشعار، نامه‌ها یا گرفتن این عنوان از خلیفه محدود کردند و با وجود تسلط کامل بر خلفا، صورت ظاهری قدرت دنیوی و معنوی خلیفه را برای جلب خاطر اکثریت سنی مذهب‌ان و جلوگیری از فروپاشی ناگهانی ساخت سیاسی دستگاه عباسی در برابر دشمنان خارجی حفظ کردند.

منابع

الف. منابع عربی و فارسی

۱. آمدی، ابوالحسن سیف‌الدین علی بن محمد (۱۳۳۲)، الاحکام فی اصول الاحکام [نسخه خطی]، استنساخ عباس بن محمد الشیرازی ۱۲۳۴.
۲. ابن اثیر، علی بن محمد (۱۳۷۱)، الکامل (تاریخ بزرگ اسلام و ایران)، ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، تهران، مؤسسه مطبوعاتی علمی.
۳. ابن جوزی، عبدالرحمان بن علی (۱۴۱۲ ق / ۱۹۹۲ م)، المنتظم فی تاریخ الأمم و الملوک، تحقیق: محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دار الکتب العلمیه، چاپ اول.
۴. اشپولر، برتولد (۱۳۷۳)، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه مریم میراحمدی و جواد فلاطوری، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم.
۵. انصاری قمی، حسن (۱۳۷۹ - ۱۳۸۰)، «اندیشه‌ی سیاسی در اسلام و ایران طی دوره‌ی قرون میانه»، فصل‌نامه تاریخ روابط خارجی، شماره ۵ و ۶، زمستان ۱۳۷۹ و بهار ۱۳۸۰، صص ۶ - ۳۸.
۶. ایمانی‌فر (رویگر)، م. (۱۳۸۹)، تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در دوره آل بویه، تهران، مولف، چاپ اول.
۷. طبری، محمد بن جریر (۱۳۷۸)، تاریخ‌نامه طبری، ترجمه محمد بن محمد بلعمی، با تصحیح محمد روشن، تهران، انتشارات سروش.
۸. بیدگلی، علی و کوهکن، محمودرضا (۱۳۹۴)، «بازیابی الزامات و کارکردهای نهاد شاهی در عصر عضدالدوله»، فصل‌نامه علمی شیعه‌شناسی، دوره ۱۳، شماره ۴۹، صص ۸۲ - ۵۵.
۹. ابوریحان بیرونی، محمد بن احمد (۱۳۸۰)، آثار الباقیه عن القرون الخالیه (از مردمان گذشته)، ترجمه و تعلیق پرویز سپتمان (اذکایی)، تهران، نشر نی.
۱۰. بیهقی، ابوالفضل (۱۳۷۵)، تاریخ بیهقی، تصحیح دکتر علی اکبر فیاض، با مقدمه دکتر محمد جعفر یاحقی، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی، چاپ سوم.
۱۱. بوسه، ه. (۱۳۹۰)، «ایران در عصر آل بویه»، تاریخ ایران کمبریج، گردآوری زیر نظر ریچارد نلسون فرای، ترجمه حسن انوشه، تهران، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، چاپ نهم.

۱۲. پناهی، عباس (بهار ۱۳۹۰). «روابط مذهبی آل بویه با خلافت عباسی»، فقه و تاریخ تمدن، دوره ۷، شماره ۲۷، صص ۱۰۵ - ۱۲۴.
۱۳. ذهبی، شمس‌الدین. (بی‌تا)، تاریخ الاسلام، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، وقایع سال ۳۶۴، [بی‌نا]. [بی‌جا].
۱۴. سیوطی، عبدالرحمان بن ابی‌بکر (۱۳۹۴)، تاریخ الخلفاء، ترجمه فاریابی، تهران، نشر احسان.
۱۵. صابی، ابواسحاق (۱۹۷۷ م)، المنتزع من کتاب التاجی لأبی اسحاق الصابی، تحقیق و شرح دکتر محمد حسین الزبیدی، منشورات وزارة الاعلام الجمهوریه العراقیه کتاب التراث.
۱۶. صابی، هلال بن محسن (۱۳۴۶)، رسوم دارالخلافة؛ نقش آیین‌های ایرانی در نظام خلافت اسلامی، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
۱۷. طرطوشی مالکی، ابوبکر محمد بن محمد. (۱۳۶۹ ق / ۱۹۹۰ م)، سراج الملوک، تحقیق جعفرالبیاتی، قبرس، ریاض الرییس.
۱۸. خلعت‌بری، الهیار و طباطبایی، سیدکمال‌الدین (پاییز ۱۳۸۹). «بررسی روابط حکومت آل بویه و خلافت عباسی با تکیه بر جریان استقلال طلبی ایرانیان»، مسکویه، دوره ۵، شماره ۱۴، صص ۷۷ - ۹۶.
۱۹. غزالی، محمد (۱۳۷۳)، کیمیای سعادت، به کوشش حسین خدیو جم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۰. فارابی، محمد بن محمد (۱۳۷۹). اندیشه‌های اهل مدینه فاضله، ترجمه سید جعفر سجادی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول.
۲۱. فقیهی، علی اصغر (۱۳۵۷)، آل بویه و اوضاع زمان ایشان با نموداری از زندگی مردم در آن عصر، گیلان، انتشارات صبا، چاپ اول.
۲۲. _____ (۱۳۸۹)، تاریخ آل بویه، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
۲۳. فرکلاف، نورمن (۱۳۷۹)، تحلیل انتقادی گفتمان، مترجمان فاطمه شایسته‌پیران و دیگران، ویراستاران محمد نبوی، مهران مهاجر، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، دفتر مطالعات و توسعه رسانه‌ها.
۲۴. فیرحی، داوود (۱۳۷۸). قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام (دوره‌ی میانه)، تهران، نشر نی، ویراست دوم، چاپ اول.

۲۵. کرم، جونل (۱۳۷۵)، احیای فرهنگی در عهد آل بویه؛ انسان‌گرایی در عصر رنسانس اسلامی، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول.
۲۶. مورگان، دیوید (۱۳۷۴). ایران در سده‌های میانه، ترجمه فرخ جوان‌مردیان، تهران، مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی فروهر (وابسته به سازمان جوانان زرتشتی تهران)، چاپ اول.
۲۷. مسعودی، علی بن حسین (۱۳۷۴). مروج الذهب ومعادن الجواهر، به کوشش ابوالقاسم پاینده، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۸. مستوفی، حمدالله (۱۳۶۴). تاریخ‌گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، انتشارات امیر کبیر، چاپ سوم.
۲۹. مسکویه، احمد بن محمد (۱۳۷۶)، تجارب الأمم، ترجمه علی نقی منزوی، تهران، انتشارات توس.
۳۰. ماوردی، ابوالحسن علی بن محمد (۱۴۲۲ ق / ۲۰۰۱ م)، الاحکام السلطانیة و الولايات الدینیة، دراسه و تحقیق جاسم الحدیثی، بغداد، المجمع العلمی.
۳۱. مقریزی، ابو عباس احمد بن علی (۱۴۱۸ ق / ۱۹۹۷ م)، السلوک لمعرفة دول الملوک، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، بیروت: دار الکتب العلمیه، چاپ اول.
۳۲. ندیم، مصطفی و صفا، مینا (۱۳۹۵)، «گفتمان تبارشناسی آل سامان در روایت بلعمی»، مجله جستارهای تاریخی، شماره ۱، (پیاپی ۱۳)، سال هفتم، بهار و تابستان، صص ۱۳۹ - ۱۶۰.
۳۳. نرشخی، ا. (۱۳۶۳). تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر القباوی، تلخیص محمد بن زفر بن عمر، تحقیق محمد تقی مدرس رضوی، تهران، انتشارات توس، چاپ دوم.
۳۴. هروی، جواد (۱۳۸۸)، تاریخ سامانیان (عصر طلایی ایران بعد از اسلام)، تهران، انتشارات امیر کبیر.
۳۵. یعقوبی، ابو یعقوب احمد بن اسحاق (۱۳۷۱). تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۳۶. یورگنسن، ماریان، و فیلیس، لوئیز (۱۳۹۵). نظریه و روش در تحلیل گفتمان، ترجمه هادی جلیلی، تهران، نشر نی، چاپ ششم.

ب. منابع انگلیسی

37. Bahrami, M. (1946). "Some Objects Recently Discovered in Iran," *Bulletin of the Iranian Institute* 6-7, pp. 71-77.
38. ----- (1952). "A Gold Medal in the Freer Gallery of Art," in *Archaeologica Orientalia in Memoriam Ernst Herzfeld*, Locust Valley, N.Y., pp. 5-20.
39. Biddulph, C. H. (1964). "Countermarked coins of the Shahs of Persia," *Journal of the Numismatic Society Museum Notes* 24, pp. 69-85.
40. Bürger, J. C. (1965). *Die hofkorrespondenz Adul al-daulas*, Wiesbaden.
41. Kent, R. G. (1953). *Old Persian: Grammar, Texts, Lexicon*, New Haven Connecticut.
42. Madelung, W. (1969). The assumption of the title Shāhānshāh by the Būyids and begin of the deylam (Dawlat Al-Deylam). *JNES*, Vol 28 (1), Jan. 1969, 84-108.